هدف غایی سازمان ملل متحد، تلاش برای استقرار صلح و امنیت بین المللی است. به نظر شما، چه عوامل و اقتضائاتی در کار بوده که بالاخره منجر به تأسیس این نهاد بین المللی شد؟

بعد از جنگ جهانی اول، دنیا به این باور رسید که برای جلوگیری از وقوع جنگ ویرانگر دیگری، اقدامات جمعی در سطح بین المللی صورت بگیرد، ولی این آرمان نتوانست به پدیده ای تبدیل شود که مانع رخ دادن جنگ شود. چون در آن زمان، قدرتهای مطرح دنیا حاضر نبودند منافع اقتصادی شان لطمه بخورد. به عبارتی، آنها به دلیل رقابتهای بین خود آماده نبودند که خودشان را تسلیم تصمیمات یک نهاد بین المللی کنند. همچنین ایده هایی که در مورد حاکمیت دولتها و مفهوم قدرت وجود داشت، اجازه نمی داد که کشورها به رغم خوشامدگویی به ایده تأسیس سازمانی بین المللی به آن بپیوندند و از تصمیمات آن سرباز نزنند.

ایالات متحده آمریکا که از بنیانگذاران جامعه ملل بود، به آن سازمان نپیوست و ساختار کم بنیه ای هم برای این نهاد تعریف شده بود و اصلاً جنگ را منع نمی کرد و ضمانت ها و مکانیسم های اجرایی و شیوه های قانونی توسل به زور مشخص نشده بود. جامعه ملل، در اواسط دهه ۱۹۳۰ بعد از وقوع بحران اقتصادی و حمله ایتالیا به حبشه، به نهادی بدون حیات یا بدون حیات شاداب تبدیل شده بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، دوباره احساسات ایده آلیستی برای نجات جهان پدیدار شد. البته در این برهه زمانی، انگلیس، آلمان، ژاپن و روسیه دچار ضعف قدرت شده بودند، ولی آمریکا به دلیل رونق اقتصادی وقدرت نظامی نسبت به کشورهای دیگر دارای توانمندی بیشتری بود.

با طرح و تدوین سازمان ملل متحد، پنج کشور صاحب حق وتو شدند و آمریکایی ها پرداخت بیشترین هزینه این سازمان یعنی قرائر از ۲۵درصد کل هزینه سازمان ملل متحد را تقبل کردند. طراحی این سازمان بر مبنای تجربه های قبلی مانند تأسیس سازمان بین المللی کار، تجربه جامعه ملل، کنسرت اروپایی، تجربه اداره رودخانه دانوب صورت گرفت و نحوه عمل آن به گونه ای بوده است که آمریکایی ها از موقعیت برتر شان، بیشترین استفاده را ببرند.

دونهاد تخصصی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به عنوان زیرمجموعه سازمان ملل متحد فعال شدند تامعیارها و کنترل های لازم را برای پایه گذاری اقتصاد جهانی تعیین کنند و مانع وقوع بحرانهای اقتصادی شوند. اما به دلیل عدم توازن نیروهای پنج قدرت مطرح جهان، فعالیت های سازمان خصوصاً در شورای امنیت دچار آشفتگی شد و صلح و امنیت بین المللی در حد مورد انتظار تأمین نشد.

قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، حتی شاهد بودیم که رهبران آن از تقویت سازمان ملل متحد حمایت کردند. بعد از جنگ سرد هم نوعی شادابی در فعالیت های سازمان ملل متحد تا قبل از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دیده می شد و شورای امنیت در این یک دهه بیش از دوره ۴۵ ساله قبل از آن قطعنامه صادر کرد وچند عملیات نظامی را در سراسر جهان مدیریت نمود. با حمله آمریکا به عراق که بدون مجوز سازمان ملل متحد صورت گرفت، این نهاد دچار بحران شد و دبیر کل سازمان هم صحبت از تجدید ساختار آن را مطرح کرد و کمیته ای را به عنوان مسؤول بررسی و بازبینی انتخاب نمود. طرح پیشنهادی این کمیته با عنوان «یک دنیای بیشتر امن» در سال ۲۰۰۴ ارائه شد.

چرا آمریکا که در زمان جنگ جهانی دوم قدرت برتر بود، به کشورهایی همچون چین هم حق وتو داد؟

آمریکا در آن زمان قدرت برتر بود، ولی قدرتش به حدی نبود که دیگران را به تبعیت از خود وادار کند. در ضمن، آمریکایی ها می دانستند که عدم همکاری قدرتهای جهانی بود که زمینه را برای فروپاشی جامعه ملل فراهم آورد.

استفاده از حق وتو باعث نمی شد تأمین همان صلح و امنیت جهانی با مشکل رو به رو شود؟

استفاده از حق وتو براساس واقع بینی سیاسی بود. در جامعه ملل که ۱۵عضو داشت، هیچ یک از اعضا حق وتو نداشتند و تصمیم گیری به صورت دسته جمعی صورت می گرفت. به نظر می رسد که یکی از دلایل فروپاشی جامعه ملل، نداشتن حق وتوی اعضا بود. چون اگر ساختارهای حقوقی با واقعیت قدرت سازگار نباشند، این ساختارها در مقابل قدرت واقعی تسلیم می شوند و نهایتاً در هم می شکنند. قدرت واقعی هست که می تواند ضمانت اجرای قالب حقوقی باشد.

آیا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جامعه جهانی باید به آمریکا به عنوان تک ابر قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی دنیا نقش بیشتری می داد تا بعداً موجودیت سازمان ملل متحد را زیر سؤال نبرد؟

به اعتقاد من، ساختار حقوقی سازمان ملل متحد باید خود را با ساختار واقعی قدرت تطبیق می داد. در ساختار واقعی قدرت، آمریکا قدرتی بیشتر از فرانسه است که بنا به ملاحظاتی بعد از جنگ جهانی دوم دارای حق وتو شد.

چندساله اخیر، حقوق بین الملل تحت تأثیر عنصر قدرت قرار می گیرد،بدون این که درعرصه ادبیات آن تحولی رخ دهد. دراینجا حمله به دوبرج درآمریکا به عنوان تجاوز به یک کشور تلقی می شود و به این ترتیب می بینیم که آمریکایی ها به خوبی از چنین فرصت هایی استفاده کردند.

در فضای هیجانی بعد از ۱۱ سپتامبر، یک جریان به نام القاعده به معضلی جهانی تبدیل می شود و آمریکا در عرصه قدرت واقعی با پتانسیلی که دارد حداکثر استفاده را از این فرصت می برد و گامهایی را در راستای تثبیت سلطه خودش بر می دارد.

الآن کشورهایی مثل ژاپن با توجه به ضعیف شدن نقش سازمان ملل متحد چرا پیگیر تجدید ساختار آن هستند؟

به رغم اینکه سازمان ملل متحد دچار آسیب هایی شده ولی در عرصه تصمیم سازی بین المللی همچنان دارای اعتبار و پتانسیل خاصی است و کشورهایی مثل ژاپن احساس می کنند با وجود این سازمان ، منافع ملی آنها بهتر تأمین می شود. الآن ژاپن در عرصه اقتصادی، یک بازیگر جهانی است. به همین خاطر تلاش می کند واقعیت قدرتش با قالب های حقوقی سازگار باشد. مثلاً ژاپنی ها ادعا می کنند به دلیل اعطای کمک های اقتصادی به کشورهای فقیر در مصرف انرژی ، سهم در اقتصاد جهانی، تلاش برای حفظ صلح بین المللی و رقابت اقتصادی چیزی کمتر از فرانسه ندارد و یا هندی ها می گویند جمعیت شان کمتر از چین نیست و درعین حال، یک کشور دموکراتیک دارند. بنابراین این گونه کشورها در تلاشند تا دارای حق وتو شوند.

علاوه بر این، کشورهای فرانسه و روسیه تلاش کردند که مانع حمله آمریکا به عراق شوند، ولی عملاً آمریکا این قدرت را داشت که آنها را نادیده بگیرد و نسبت به ساختار سازمان ملل متحد دهن کجی کند. در حال حاضر، گفته می شود برای مقابله با قدرت آمریکا، ژاپن باید دارای حق وتو شود. در چنین وضعیتی بود که سازمان ملل متحد به مطالعه درباره چگونگی و نحوه تغییر در ساختار خود توجه نموده است.

سرفصل های اصلی مطالعات به عمل آمده چه موضوعاتی را مورد تأکید قرار می دهد؟

عمده ترین بخش ها شامل مقوله صلح و امنیت بین المللی ، امنیت دسته جمعی ، مبارزه با تروریسم ، مبارزه با جرائم سازمان یافته ، پیشگیری منازعات مسلحانه داخلی و بین المللی، مدیریت انرژی هسته ای وتسلیحات کشتار جمعی ، موضوع ضمانت اجرا و حقوق بشر، فقر و بی عدالتی هستند. در واقع ، سازمان ملل متحد باطرح این مباحث ریشه های ناامنی و عوامل آسیب رسان به صلح و امنیت بین المللی و همزیستی مسالمت آمیز کشورها را معرفی می کند.

به لحاظ ساختاری، مطرح شده است که تعداد اعضای دائم شورای امنیت از ۱۵ عضو به ۲۴ عضو افزایش یابد. در قالب سه الگو این افزایش تعداد اعضا تبیین شده است.

در الگوی اول گفته شده آفریقا با ۵۳ کشور ، هیچ عضو دائم در شورای امنیت ندارد که گفته شده به دو کشور آن حق عضویت دائم (بدون حق وتو) داده شود و چهار عضو چرخشی دراین شورا داشته باشد.

در مورد آسیا و پاسیفیک که ۵۶ کشور را در بر می گیرد، فقط یک عضو دائم (چین) دارد.

پیشنهاد شده است که دوعضو دائم بدون حق وتو درشورا داشته باشد و سه عضو چرخشی.

درباره اروپا که شامل ۴۷ عضو است الآن سه عضویت دائم با حق وتو دارد، پیشنهاد شده است یک عضو دائم بدون حق وتو اضافه شود و دو عضو چرخشی هم داشته باشد.

در مورد آمریکا با ۳۵ کشور که یک عضو دائم با حق وتو دارد، گفته شده است یک صندلی عضویت دائم بدون حق وتو اضافه شود و چهار سهمیه به صورت چرخشی هم برای آن در نظر گرفته شود.

بدین صورت، تعداد اعضا به ۲۴ عضو می رسد که ۱۳ عضو آن به صورت چرخشی انتخاب می شوند. در الگوی دوم گفته شده است که آفریقا فقط دو عضو چرخشی و چهار عضو دائم بدون حق وتو داشته باشد.

آسیا هم دو عضو چرخشی و سه ثابت بدون حق وتو داشته باشد. اروپا دو عضو چرخشی و یک عضو ثابت دیگر داشته باشد و به آمریکا نیز دو عضویت چرخشی و سه عضویت غیر چرخشی داده شود.

الگوی سوم پیشنهادی هم ترکیبی از دو مدل بالا است که تعداد سال عضویت و یا نحوه گزینش اعضای ثابت و دائم تغییر داده شده. براساس این مطالعات تعداد اعضای دارای حق وتو ثابت باقی می ماند.

این اعتقاد وجوددارد که یک دفعه نمی توان آلمان، برزیل و ژاپن را دارای حق وتو کرد.

به نظرمی رسد که این کشورها در مراحل بعدی یا به سمت اخذ حق وتو می روند و یا اینکه با افزایش تعداد اعضای دائم و چرخشی شورای امنیت، به تدریج ارزش حق وتو کمرنگ شود.

آیا با افزایش احتمالی اعضای شورای امنیت، تغییری اساسی درساختار آن ایجاد می شود؟

خیر؛ الآن با دوسوم رأی اعضای شورا (بدون اعمال حق وتو) یک قطعنامه به تصویب می رسد. اگر تعداد اعضا به ۲۴ عضو برسد به نوعی قدرت اعضای قدرتمند کاهش پیدامی کند.

چه ملاحظاتی باعث شد فرانسه و چین دارای حق وتو شوند؟

به علت آرمان گرایی موجود در آن دوره و حمایت های ضمنی روسها و انگلیسی ها که می خواستند در مقابل آمریکا توازن ایجاد کنند و به اضافه اینکه فرانسه در جنگ آسیب های زیادی دیده بود و موقعیت فرهنگی مناسبی داشت، این حق به فرانسه واگذار شد. فرانسه در عرصه سیاسی چنان پتانسیل و محبوبیتی داشت که نادیده گرفته نشود. در مورد چین هم می توان گفت که بر مبنای واقع بینی سیاسی و اینکه یک پنجم یا یک ششم جمعیت جهان را در خود جای داده بود، چنان تصمیمی اتخاذ شد.

بحث از حادثه ۱۱ سپتامبر ، مقوله تأمین صلح و امنیت جهانی چگونه پیگیری شده است؟

به اعتقاد من، حقوق بین الملل چند دوره اساسی را تجربه کرده است:

دوره اول از زمان معاهده وستفالی (۱۶۴۸) تا سال ۱۹۴۵ میلادی. دوره دوم از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۰ است که چندین برابر دوره قبل در عرصه بین المللی ظرفیت هایی را تولیدکرد. دوره سوم یک دوره حدوداً ۱۰ ساله (۲۰۰۱- ۱۹۹۰) است که تحولات به وقوع پیوسته دراین دوره در عرصه حقوق بین الملل و خصوصاً در سازمان ملل متحد چند برابر دوره ۴۵ ساله قبلی است.

دوره چهارم هم تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون است که نسبت به دوره های قبل، تأثیر بیشتری برجای گذاشته است. به عبارتی هر اندازه ما جلوتر می آییم، در یک مدت کوتاه تر، تحولات بیشتری در دنیا رخ می دهد. در عرصه علم هم این تحولات سریع و کیفی رخ داده است. در حالی که در دوره های قبل تحولات، بسیار کند وکمی بود.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ در شورای امنیت به تصویب رسید.

تصویب این قطعنامه تحت تأثیر نیازهای آمریکا بود که قدرت زیادی پیدا کرده و خواهان طرح مباحثی همچون دفاع مشروع، امنیت دسته جمعی ومبارزه با تروریسم است. در دوره

در گفت وگو با دکتر «یوسف مولایی» بررسی شد

تجدید ساختار سازمان ملل متحد

گفت و گو از یوسف ناصری

سازمان ملل متحد نهاد بین المللی و فراگیری است که ایده آن در زمان وقوع جنگ جهانی دوم مطرح شد و با اختتام این جنگ، رسمیت یافت. ساز و کارهای این سازمان به گونه ای است که زمینه را برای گفت وگوی مسالمت امیز اعضای آن فراهم می آورد. با این حال، بعد از حمله نظامی آمریکا به عراق در اسفند ۱۳۸۱ (مارس ۲۰۰۲) که بدون مجوز سازمان ملل متحد صورت گرفت، موجودیت این سازمان به چالش گرفته شد.

زمینه های شکل گیری سازمان ملل متحد، مشکلات ساختاری آن و اصلاحات پیشنهاد شده در راستای تجدید ساختار این سازمان در گفت وگو با دکتر «یوسف مولایی» حقوقدان و استاد دانشگاه مورد بررسی و کند و کاو قرار گرفته است که در پی می آید.

تغییرات موردنظر آمریکایی ها در این حد و اندازه محدود نمی شود.

آمریکایی ها بعد از حمله به عراق فهمیدند که با تکیه بر قدرت نظامی صرفاً می توان موفقیت های نسبی کسب کرد و نگهداری اوضاع کار ساده ای نیست و بسیار پرهزینه می شود. اروپا و روسیه به این نتیجه رسیدند که می توان در راه آمریکا سنگ اندازی کرد و هزینه هایش را بالابرد، ولی آمریکا می تواند اراده اش را با پرداخت هزینه بیشتر به دیگران تحمیل کند. کشورهای کوچکتر هم فهمیدند که چقدر نداشتن پایگاه مردمی و متکی نبودن به اراده مردم آنها را آسیب پذیر می کند.

بنابراین، همه کشورها دچار یک نوع بازنگری در برداشت ها و جهان بینی های خود نسبت به جامعه جهانی شدند. سازمان ملل متحد هم این درس را گرفت که به راحتی نمی تواند قدرت آمریکا را نادیده بگیرد.

درحال حاضر، آمریکا باتوجه به پرداخت هزینه های حمله به عراق تمایل دارد سازمان ملل متحد را تقویت کند و جامعه جهانی هم باید واقعیت قدرت آمریکا را درست ارزیابی نماید.

به نظرمی رسد که آمریکا خواهان آن است که تعداد اعضای دارای حق وتو کاهش یابد.

برای مثال، فرانسه را مستحق داشتن حق وتو نمی داند. دراین وضعیت، فرانسه بدون داشتن قدرت واقعی از اهرم های حقوقی فعلی استفاده می کند و برای آمریکا مانع می تراشد.

درنتیجه، کشورهایی مثل فرانسه و روسیه بیشتر علاقه مندند که ساختار موجود اصلاً تغییرنکند.

آمریکایی ها خواهان ایجاد یک آرایش سیاسی جدید در سطح جهان هستند. با تحولاتی که در گرجستان، اوکراین، قرقیزستان، عراق و افغانستان رخ داد و با جلب نظر اعضای قدیمی بلوک شرق مانند بلغارستان و لهستان، آمریکا می خواهد موازنه قدرت را به نفع خود تغییر دهد.

به نظر شما، اگر این ساختارهای پیشنهادی تحقق پیداکنند، صلح و امنیت بین المللی برقرار می شود؟

به نظر من، بیشتر باید به ماهیت تغییرات توجه کرد که درمقوله های مداخلات بشردوستانه، تقویت کمیسیون حقوق بشر و سیاست های پیشگیرانه تجلی پیدامی کند.

جامعه جهانی از دولت ها می خواهد در مورد اتباع خود احساس مسؤولیت داشته باشند، والا جامعه جهانی حق مداخله در دیگر کشورها را داشته باشد.

این پیشنهادها در چارچوب قطعنامه ۱۳۳۶ ارائه شده و در آنجا مسؤولیت کسانی که یکی از راههای استقراردموکراسی ازطریق انتخابات آزاد صورت می گیرد.

درواقع، هدف کلی این است که فرهنگ پیشگیری و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات جای فرهنگ عکس العملی فعلی سازمان ملل متحد را بگیرد.

بحث مبارزه با فقر و تروریسم یک بحث کلان و درازمدت است. اما به نظرمی رسد آمریکایی ها خواهان تغییر سریع حکومت هایی هستند که به زعم آنها، صلح و امنیت را به خطر انداخته اند و حقوق بشر را رعایت نمی کنند.

آمریکا و هرکشور قدرتمندی مایل است که دیگران از نظام ارزشی آنها پیروی کنند.

این تبعیت موجب شکوفایی اقتصادی و تقویت امنیت آنها می شود. روانشناسی دولتمردان آمریکا هم از روانشناسی افراد دیگر جدا نیست. آنها می خواهند به سرعت برنامه های خود را اجرا کنند. آنها به این باور رسیده اند که کشورهای دیگر بعد از حمله آمریکا به عراق حاضرند با آمریکایی ها همکاری کنند.

الآن در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اتفاق می افتد که رئیس کمیسیون از کشوری است که ناقض حقوق بشر است. در اصلاحات پیشنهادی مطرح شده که چنین کشورهایی به عضویت این کمیسیون درنیایند.

من معتقدم که کشورهای عقل گرا تن به فروپاشی سازمان ملل متحد نمی دهند و به سمت نوعی همکاری کشیده خواهندشد.

بالاخره در مرحله گذار کنونی یک نوع سردرگمی و تزلزل و بی ثباتی مشاهده می شود، ولی درنهایت، جامعه جهانی باید خودش را با نیازهای جدیدی منطبق کند و تجدید ساختار سازمان ملل متحد را تحت تأثیر عناصر جدید قدرت بپذیرد و آن را به نهادی که بتواند مشکلات جامعه جهانی را طراحی، مهندسی و مدیریت کند. جامعه جهانی یا به چالش های فراروی خود پاسخ می دهد و یا اینکه شاهد فروپاشی سازمان ملل متحد خواهدبود.

واژه نامه سیاسی – ۸

ـ کابینه (هیات دولت)
Cabinet

این کلمه دارای سه کاربرد مشخص در علوم سیاسی است:

۱) جلسه تکراری ومنظم وزیران که رئیس دولت، ریاست آن را عهده دار است. در چنین ساختاری، رئیس دولت توانایی و قدرت کافی برای تصمیم گیری از سوی دولت را داراست. چنین ساختاری در حکومت های پارلمانی رایج است و در انگلستان از دیرباز جریان داشته است که سیاستمداران اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی نیز بعدها آن را به عنوان روش مطلوب تصمیم گیری پذیرفته و پیشه خود ساختند.

۲) اعلامی وزیران که به شکل دوره ای و در زمان خاصی تشکیل می شود و هدف از آن، مشورت دادن به رئیس دولت است. در چنین ساختاری، وزیران مسؤولیتی و در قبال تصمیمات نهایی ندارند. ساختار حکومتی ایالات متحده آمریکا نمونه ای از این سیستم است.

۳) در کاربرد سوم که «کاربرد خاص» لقب گرفته است، به گروهی از افراد اطلاق می شود که نقش مشاوران یک وزیر را ایفا می کنند. در چند کشور اروپایی، «کابینه های وزارتی» رایج است.

ـ کادر (عضو- پرسنل)
Cadre

این کلمه در ابتدا به اسکلت یک واحد نظامی اطلاق می شد که اعم از نیروهای رسمی یا وظیفه باشد و درچنین واحدی، درجه بندی نظامی به سهولت انجام شود. در روسیه، به یک سلول مرکب از رهبران آموزش دیده کمونیست یا یک عضو از چنین سلولی اطلاق می شود.

اطلاق این واژه نظامی به یک ساختار سیاسی که از سوی حزب کمونیست اتحاد شوروی ابداع شد، نشان می دهد که براساس تئوری رهبری لنینیستی، حزب کمونیست باید از یک نظم و ساختار طبقه بندی شده و پاسخگو در برابر تحولات سیاسی - اجتماعی برخوردار باشد. این واژه از سوی دیگر، بازتاب تفکرات «لنین» در ناتوانی طبقه کارگر در رسیدن خود به خودی به «آگاهی طبقاتی» است. براین اساس، در تمامی سلولها از جمله اماکن شغلی و تشکیلات و سازمانهای اجتماعی کادر هایی فعال شدند که نه تنها به موازین ساختاری خویش کاملاً وفادار بودند، بلکه وفاداری کاملی به کادر بالاتر از خود در رده های حزبی نشان می دادند.

ـ آلبر کامو
Albert Camus

رمان نویس و فیلسوفی که در آثارش تأثیر الیناسیون بر زندگی مدرن واکاوی و اساس اخلاق وسیاست بررسی می شود. وی که در الجزایر به دنیا آمد، پدری فرانسوی و مادری اسپانیایی داشت و در دانشگاه الجزایر به تحصیل پرداخت و بطور منظم درباشگاه فوتبال فعالیت داشت وبارها تأکید کرد که «فوتبال» تنها آموزگاری در اخلاق بوده است. کامو یک روزنامه نگار بود و در سال ۱۹۴۰ به پاریس آمد تا در جنبش مقاومت فعالیت کند. در کتاب «افسانه سیسیفوس» کامو کوشیده است تا ثابت کند در دنیای بی ثبات و بحران خیز کنونی جست وجوی بشر برای نیل به منطق و نظم به جایی نخواهد رسید. این رمان و رمان «غریبه» کامو، او را حامی تئوری های اگزیستانسیالیستی «ژان پل سارتر» معرفی کرده است. کامو، فاشیسم آلمان هیتلری را معلول افکار و اخلاقیات پوچ گرایان دهه ۳۰ میلادی در آلمان می داند. کامو گرایش اخلاقی به سیاست را ترویج می کند و می کوشد خشونت و تند روی را تقبیح کند.

ـ انتخاب کاندیداها
Candidate Selection

در نظام های سیاسی دموکراتیک، انتخاب و گزینش نامزدها از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا احزاب سیاسی و گزینش های آنان بر روند انتخاب چیره هستند. گزینش کاندیدا از سوی حزب، بطور مؤثری گویای گرایش حزب در این مورد است که نمایندگی مردم را در کدامین شخصیت متجلی می سازد.

در انگلستان و اروپا، احزاب سیاسی مسؤول گزینش کاندیداهای خود هستند. این گزینش در سطوح محلی، منطقه ای یا ملی انجام می شود.

در بخش هایی از ایالات متحده به منظور پرهیز از فساد احتمالی ناشی از گزینش مستقیم به وسیله حزب، یک هیأت محلی از عناصر طرفدار حزب یا عناصر بی طرف تشکیل می شود که هیأت انتخابیه (electorate) نام دارد و این هیأت به گزینش کاندیداها می پردازد.

ـ دسته، صنف
Caste

گروهی از افراد که آداب و رسوم آیین هندوآن را به یکدیگر پیوند داده است. ریشه این واژه به آداب و سنن هندوئیسم باز می گردد که در کتاب «قوانین مانو» که از ۲۰۰ سال پیش از میلاد تا ۲۰۰ سال پس از میلاد مسیح رساله عملی مردم هندوستان بود، نگاشته شده است.

براساس آداب و رسوم اجتماعی و اعمال پیروان این آیین، ۴ گروه یا «کاست» اجتماعی (وارنا) شکل گرفت. این ۴ گروه عبارت بودند از برهمن ها یا آموزگاران، کشاتریاس یا تولید کنندگان و جنگجویان، ویشیاها یا بازرگانان و شودراها یا کارگران.

«کاست» به زیر گروههایی تقسیم شدند که اثر آنها برزندگی روزمره مردم بیشتر بود. براساس قانون اساسی هند که در سال ۱۹۵۰ به تصویب رسید، تبعیض ناشی از «کاست» گرایی یک جرم محسوب و غیر قانونی اعلام شد.

ـ کاستروئیسم
Castroism

تئوری و رفتار مبتنی بر آن که به رهبر کوبا (فیدل کاسترو متولد ۱۹۲۶) نسبت داده شده است. کاسترو در کتابی که در سال ۱۹۵۳، یعنی ۶ سال پیش از پیروزی انقلاب کوبا نگاشت بر اهمیت ناسیونالیسم، دموکراسی و عدالت اجتماعی تأکید کرد، اما نامی از سوسیالیسم در آن نبرد. براین اساس، عده ای از سیاستمداران و دانشمندان علوم سیاسی براین باورند که کاسترو از ابتدا یک مارکسیست نبود، بلکه بعدها به دلیل جلب حمایت اتحاد شوروی به این تئوری گرایش یافت تا بتواند با تسلط ایالات متحده آمریکا مبارزه کند.

«در اعلامیه دوم هاوانا» (۱۹۶۲) از تمام نیروها خواسته شد تا برای محور فئودالیسم و امپریالیسم مبارزه کنند. پیروزی انقلابها در جوامع به دو اصل فراهم آمدن شرایط عینی و شرایط تئوریک بستگی دارد. کاستروئیسم تأثیر عمیقی بر «چپ مدرن» باقی گذاشت. براساس این تئوری، بیروکراسی، سرکوب وتعبیض ونابرابری اجتماعی مذموم است و برای ریشه کن کردن این پدیده های امپریالیستی به بسیج عمومی در جهت حمایت از انقلاب های دیگر و احترام به رهبر «کاریزما» بسیار تأکید شده است.

ـ بانک مرکزی
Central bank

بانک مرکزی، یک نهاد مالی است که دارای چند مسؤولیت متفاوت است که مهم ترین آنها اداره سیاست های مالی یک کشور است. بانک مرکزی همچنین امور مربوط به وام و قروض یک کشور را عهده دار است و در طراحی سیاست های ارزی و تبادل پول مؤثر است. در بسیاری از کشورها بانک مرکزی بدون مداخله دولت، طراح سیاست های مالی است. بانک های مرکزی از اواخر قرن هفدهم یا به عرصه وجود گذاشتند و در سال ۱۶۹۴، بانک مرکزی انگلستان رسماً افتتاح شد.

در حالی که قبل از سال ۱۹۴۵ مسؤولیت بیشتر بانک های مرکزی به بخش خصوصی سپرده شده بود، پس از آن سال، بانک های مرکزی یک به یک به مالکیت دولت در آمدند و به بنگاه های دولتی تبدیل شدند. امروز بحث استقلال بانک مرکزی از دولت که تحت تأثیر تحولات سیاسی است، در بسیاری از جوامع مطرح است. با موفقیت برخی از بانک های مرکزی از جمله «بوندس بانک» آلمان تمایل به استقلال بانک مرکزی و طراحی سیاست های مالی بدون دخالت دولت ها و دستگاه های سیاسی افزایش یافته است.

ـ کمیته مرکزی
Cental Committee

هسته مرکزی یک حزب کمونیست که براساس تئوری «تمرکز گرایی دموکراتیک» لنینیسم شکل می گیرد. هر سطحی از مقامات حزبی، سطح پایین تر از مقامات را تحت کنترل دارد و هر سطحی موظف به انجام فرامین سطح بالاتر است. بنابراین در صورت شکل گیری اکثریت دریک حزب کمونیست، کل حزب در تمامی سطوح موظف به انجام فرامین است.

ـ موهبت، عطیه الهی
Charisma

ریشه این واژه به شریعت مسیحی باز می گردد که به معنی لطف خداوند و اعطای موهبت خاص به انسانها است. اما «وبر» این کلمه را به انسانهایی نسبت داد که دارای خاصیتی فوق بشری یا ماورای طبیعی و استثنایی هستند. در همین ارتباط، این واژه به «هیتلر» به عنوان رهبری که بانفوذ کلامش مردم آلمان را مسحور می کرد اطلاق شد.

ترجمه محمدرضا خداقلی پور

نخست وزیر جدید لبنان کیست؟

حسن هاشمیان

در پی ماهها بلاتکلیفی در وضع سیاسی لبنان بعد از مشورتهای مستمر با طرفین منازعه در داخل و کشورهای ذینفع در خارج و همچنین مداخله «تیری رودلارسن» نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد سرانجام «نجیب میقاتی» از سوی «امیل لحود» رئیس جمهوری لبنان مکلف شد تا برای تشکیل یک دولت بی طرف در این کشور جهت برگزاری انتخابات ماه آینده اعضای دولت جدید را معرفی کند. میقاتی متولد ۱۹۵۵ شهر «طرابلس» در شمال لبنان است، یعنی همان شهری که نخست وزیر سابق «عمر کرامی» از آن برخاسته بود. میقاتی تحصیلات خود را در رشته مدیریت بازرگانی در دانشگاههای بیروت و هاروارد تا سطح فوق لیسانس ادامه داده است. میقاتی یک مسلمان سنی است، از ثروتمندان لبنان محسوب می شود. او در سال ۱۹۸۱ یک شرکت ارتباطات تلفنی تأسیس کرد که امروز یکی از موفق ترین شرکتهای کشور محسوب می شود. میقاتی مدتی را به عنوان عضو شورای مدیریت اتاق بازرگانی و صنایع بیروت بود و در زمان تعیین به عنوان نخست وزیر جدید لبنان، عضو کمیته اجرایی روابط تجاری اعراب با آمریکا و عضو شورای مدیریت انجمن بازرگانان سوریه و لبنان بوده است. همچنین وی نماینده پارلمان از شهر طرابلس بوده است و ازافراد نزدیک به سوریه محسوب می شود، اما با همشهری خود، کرامی یک خصومت دیرینه و رقابت سختی داشته است.

میقاتی سه بار به مقام وزارت در دولتهای «سلیم الحص» و «رفیق حریری» رسیده بود و برای مدت طولانی، ابتدا در پست وزیر امور عمومی و سپس در مقام وزیر حمل ونقل باقی ماند. او شخصیتی است که در وهله نخست، اپوزیسیون لبنان در جهت انتقال آرام قدرت و برگزاری انتخابات پارلمانی در مهلت مقرر برگزیده شده است، اما در عین حال، می توان وی را نخست وزیری تلقی کرد که به سوریه نیز نزدیک است. در هر صورت، وظایف تعیین شده برای میقاتی، او را وامی دارد که در چارچوب بی طرفی عمل کند و به سمت هیچ کدام از طرفهای نزاع سیاسی لبنان متمایل نشود. این وظایف شامل برگزاری انتخابات در زمان مقرر خود، عدم مشارکت دادن وزرایی که در عین حال خود را برای انتخابات آینده نامزد کرده اند، در دولت خود، موضعگیری بی طرفانه در صورت پیشامد هرگونه رویداد غیر منتظره و عمل کردن صرف در جهت منافع کشور، برکناری مسؤولان دستگاههای امنیتی در ارتباط با ترور رفیق حریری و همکاری با کمیته تحقیق بین المللی در ارتباط با این ترور است.

از سوی دیگر، گزینش نجیب میقاتی برای مقام نخست وزیری در پی یک جلسه داغ پارلمانی که روز جمعه برگزار شد، حاصل آمد. در این جلسه، علاوه بر میقاتی، «عبدالرحیم مراد» وزیر سابق دفاع لبنان برای احراز این سمت نامزد شده بود. در این جلسه که ۱۱۱ نماینده حاضر بودند، ۵۷ نفر به میقاتی و ۳۲ نفر به عبدالرحیم مراد رأی دادند. در این میان، گروه «نبیه بری» رئیس جنبش امل که ۱۹ نماینده را در بر می گیرند، به هیچ کدام از دو نامزد رأی ندادند. با این وجود، ۳۷ نفر از آنها هر طرف که بخواهد، عمل کند. اما گروه «سلیمان فرنجیه» شخصیت مارونی معروف و وزیر کشور سابق که روابط بسیار نزدیکی با سوریه دارد و گفته می شود یکی از بزرگترین نظریه پردازهای اپوزیسیون لبنان است، با داشتن ۸ نماینده در پارلمان تحت عنوان «نمایندگان شمال» به هر دو نامزد احراز پست نخست وزیری رأی دادند، بدین معنی که ۴ نماینده نجیب میقاتی و ۲ نفر بقیه عبدالرحیم مراد را انتخاب کردند.

البته نباید فراموش کرد که گروههای عضو اپوزیسیون لبنان، همه بر سر انتخاب میقاتی متفق القول نبودند و به عنوان مثال، گروه معروف به «دیدار قرنه شهوان» (محلی در بیروت) با انتخاب میقاتی بشدت مخالفت می کردند، اما در نهایت، با بقیه گروههای اپوزیسیون در جهت عبور از یک مرحله خطرناک از تاریخ لبنان و خروج از بن بست سیاسی موجود به نخست وزیر جدید رأی موافق دادند. اکنون به نظر می رسد که لبنان بحران چندماه اخیر خود را برای مدتی پشت سر می گذارد تا انتخابات آینده پارلمانی شکل واقعی ترکیب سیاسی این کشور را مشخص کند؛ رویدادی که برای اولین بار بعد از پیمان طائف بدون حضور ملموس و معین سوریه صورت خواهد گرفت و وزن واقعی هر کدام از تشکلهای سیاسی لبنانی را مشخص خواهد کرد.